

دکتر گری میدورز، شناخت اراده خدا، جلسه ۱۶، مدل‌های برجسته رقیب بلکابی، اسمیت و فریزن

گری میدورز و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

به آخرین سخنرانی، سخنرانی ۱۶، مبحث عمومی ۱۶، در یادداشت‌هایتان خوش آمدید. و شما به یادداشت‌ها نیاز خواهید داشت، و من امروز بیشتر از بسته یادداشت‌ها استفاده خواهم کرد. اسلایدهای ویدیویی اساساً ما را در جریان امور قرار می‌دهند.

و آن بسته یادداشت الهیات کتاب مقدس برای شناخت اراده خدا، دیدگاه‌های محبوب برای شناخت اراده خدا است. من آن را وید و واتینگ می‌نامم. من این را ضمیمه در اسلایدها می‌نامم زیرا فکر کردم خوب است که دیدگاه‌های دیگری را به شما ارائه دهم تا بتوانید خودتان تحقیق کنید.

دیدگاه من در واقع دیدگاه چهارم است. وقتی کتاب در مورد سه دیدگاه منتشر شد، به هر دلیلی، ویراستار فکر می‌کنم با هماهنگی فریزن، تصمیم گرفت که دیدگاه من اساساً شبیه دیدگاه فریزن است. خوب، در این مورد هیچ چیز نمی‌توانست از کلیسا دورتر باشد.

مطمئن نیستم که آیا آنها مطالب من را به اندازه کافی خوب نخوانده‌اند یا مشکل چیست، اما دیدگاه من با فریزن بسیار متفاوت است. من فقط قصد دارم مروری بر این سه دیدگاه داشته باشم. قصد ندارم وارد جزئیات شوم.

پیشنهاد می‌کنم کتاب‌های اصلی را بخوانید. پیشنهاد نمی‌کنم کتاب «سه دیدگاه» را بخوانید. فکر نمی‌کنم به اندازه کافی دیدگاه‌های او را ارائه دهد.

احتمالاً کتاب اصلی فریزن در مورد تصمیم‌گیری و اراده خدا بهترین ارائه‌ای بود که او ارائه داد. وقتی او جلد بیست و پنجمین سالگرد خود را منتشر کرد، احساس کردم که به اندازه کتاب اصلی قدرتمند نیست. بنابراین من اکیداً خواندن کتاب اصلی را توصیه می‌کنم.

احتمالاً می‌توانید آن را در کتاب‌های دست دوم و چیزهایی از این قبیل پیدا کنید. بنابراین، من فقط می‌خواهم کمی مرور کلی به شما ارائه دهم. من این کار را با دقت و در ارتباط با یادداشت‌هایم انجام خواهم داد.

کمی از شما صبر می‌خواهم. چشمانم مشکل دارد و چند خواننده دارم، اما آنها با حروف ریز خیلی به من کمک نمی‌کنند و باید این کار را انجام دهم. بنابراین، همین الان یادداشت‌هایتان را بردارید و ما در این زمینه ادامه خواهیم داد.

گزینه‌های محبوب، سنجیده‌شده و ناقص. بعد از مقدمه به این موضوع می‌پردازم. لطفاً به صفحه اول یادداشت‌هایتان توجه کنید.

به تعداد کتاب‌هایی که در این زمینه وجود دارد، دیدگاه‌های مختلفی در مورد شناخت اراده خدا وجود دارد. با این حال، مجموعه مقالات معمولاً در سه الگوی اصلی قرار می‌گیرند. اگرچه ما نمی‌توانیم همه گزینه‌ها را ارائه دهیم، کتابی که توسط کریگل منتشر شده است، این سه مورد را ارائه می‌دهد و من آن را اینجا در اختیار شما قرار داده‌ام و اگر نمی‌توانید به بقیه موارد دسترسی پیدا کنید، می‌توانید به آن دسترسی پیدا کنید.

این سه دیدگاه از بلکپی، یک تیم پدر و پسری که کتابی نوشتند که بسیار بسیار محبوب بود، به ویژه در کلیساهای باپتیست جنوبی برای مدتی، اسمیت، که در سنت وسلیمان است، و گری فریزن، که گمان می‌کنم از اعضای کلیسای کتاب مقدس است، گرفته شده است. ارزش این کتاب دست دوم این است که هر نویسنده به دیگری پاسخ می‌دهد، بنابراین ارزش خاصی دارد.

شما بین این سه نفر مکالمه‌ای خواهید داشت. اما من فکر می‌کنم که دیدگاه من قطعاً دیدگاه چهارم و قابل توجهی است، و فکر می‌کنم وقتی دیدگاه‌های آنها را ببینید و آنها را با مدلی که به شما ارائه دادم مقایسه کنید متوجه این موضوع خواهید شد. من به راحتی اعتراف می‌کنم که مدل من چالش برانگیزتر است، به خصوص از این نظر که شما باید کتاب مقدس را به روش‌های عمیق‌تری نسبت به آنچه معمولاً افراد غیرمتخصص انجام می‌دهند، مطالعه کنید.

برای کسانی که رهبر هستند، فکر می‌کنم انجام این کار یک وظیفه است. بنابراین، پس از گوش دادن به سخنرانی‌های من، خواندن یادداشت‌های من و غیره، وقتی آن را با این دیدگاه‌هایی که می‌خواهم نقد کنم مقایسه می‌کنید، این موضوع کاملاً آشکار می‌شود. بنابراین، هدف ما فقط یک نظرسنجی است.

من قصد ندارم وقت زیادی را روی این موضوع بگیرم، چون فکر می‌کنم مهم است که شما کار خودتان را انجام دهید. اما اجازه دهید شروع کنم. من آن را دیدگاه اراده واحد، یا ذهنیت گرایی رادیکال می‌نامم.

احتمالاً بلکپی‌ها بهترین تصویر را از آنچه جنبش کسویک داشت و بسیاری از کلیساهای آمریکایی، به ویژه در سنت‌های مستقل، را مشروط می‌کرد، ارائه می‌دهند. این همان چیزی است که فریزن در پایان‌نامه خود در دالاس علیه آن نوشت، که بعداً به کتاب تبدیل شد. بنابراین، آنچه که شما در مورد بهترین‌های بلکپی می‌خوانید و می‌شنوید، نشان دهنده سوپرکتیویسم شایع، سوپرکتیویسم رادیکال آن جنبش خاص است.

در اینجا به برخی از فرضیات اصلی بلکپی‌ها اشاره می‌کنیم. باور اصلی این دیدگاه، و این یک نقل قول است این است که خداوند نه تنها اراده خاصی برای افراد دارد، بلکه آن اراده را، و من پیشاپیش اضافه می‌کنم، به مردم نیز منتقل می‌کند تا بتوانند از آن پیروی کنند. حال، آنها می‌گویند، شما اراده خدا را کشف نمی‌کنید. خداوند آن را از طریق صمیمیتی که با او دارید، بر شما آشکار می‌کند.

اما همچنان مسئولیت هر مؤمنی این است که اراده خدا را در رفتار خود بیابد. بسیار خوب. خوب، شما اینجا چیزهایی می‌شنوید که من به طرق مختلف به آنها پرداخته‌ام.

اول از همه، ما گفتیم که چیزی به نام اراده شخصی فردی وجود ندارد که در زندگی کشف شود. وظیفه شما این است که اراده خدا را همانطور که در کلامش آشکار کرده است، انجام دهید. این به معنای یافتن چیزی نیست.

بیا بیا اینطور بگوییم. خدا شما را پیدا می‌کند. شما راه مخفی‌ای پیدا نمی‌کنید که مجبور باشید از قبل آن را فاش کنید تا اراده خدا را انجام دهید.

اما آنها با قاطعیت بر این فرآیند ذهنی تأکید دارند. آنها در مورد آشکارسازی خدا صحبت می‌کنند، و این یک آشکارسازی محتوا است، من اینطور برداشت می‌کنم که آنها متعلق به من هستند، و غیره. شما باید آن را بخوانید تا متوجه شوید.

دوم، در هماهنگی با باور اصلی، مؤمن باید یاد بگیرد که صدای مستقیم خدا را که اراده خدا را به او منتقل می‌کند، تشخیص دهد. به نظر من، این نوعی رقابت با خود کتاب مقدس است. شما مطالعه عمیق کلام خدا را در مدل سیاه و خاکستری پیدا نخواهید کرد.

شما تشویق خواهید شد که این زندگی عبادی درونی را پیدا کنید. حال، این در کلیسای آمریکا بسیار برجسته بود، و در انگلستان نیز همینطور بود زیرا بیشتر آن از انگلستان آمده بود. و با این حال، من کاملاً معتقدم که این مسیر اشتباه است.

سوم اینکه، صدای خدا از راه‌های مختلفی می‌آید، اما ما باید یاد بگیریم که وقتی خدا صحبت می‌کند، آن را بشنویم. وقتی برای یک سیاه‌پوست کتاب می‌خوانید، تشویق نمی‌شوید که آن را از کلام خدا بشنوید. اوه، آنها در مورد آن صحبت خواهند کرد، اما شما باید آن را خارج از آن بشنوید.

و حوزه‌هایی که هنوز آشکار نشده‌اند و ما زیاد در موردشان صحبت کرده‌ایم، اینکه شما به یک ذهن و سیستم ارزشی متحول نیاز دارید، قرار نیست در مورد آنها صحبت کنند. قرار است در مورد احساسات ذهنی شما صحبت کنند. به همین دلیل است که من آن را ذهنیت‌گرایی رادیکال یا لجام‌گسیخته می‌نامم.

مورد چهارم، جنبه تجربی زندگی، دریچه‌ای به سوی شناخت خدا و اراده اوست. خب، من فکر می‌کنم کتاب مقدس کاملاً برعکس این را می‌گوید. مورد پنجم، واژگان کتاب مقدس، سکوی پرشی برای تقویت جنبه تجربی شماست.

بنابراین، خواندن کتاب مقدس برای آنها یک محرک است. شما کتاب مقدس را نمی‌خوانید تا آن را بفهمید. شما کلمات کتاب مقدس را می‌خوانید، و این به نوعی محرکی برای شماست تا به حوزه‌های مختلف بروید.

بنابراین، اگر در کتاب مقدس کلماتی پیدا کردید که به دنبال انجام آنها هستید، آن کلمات به یک معنا برای شما به کلام جدید خدا تبدیل می‌شوند زیرا نمایانگر زمینه نیستند. ششم، هر متنی در کتاب مقدس به شناخت خدا و اراده او می‌پردازد که بلافاصله الگویی برای پیروی ماست. هیچ مرز زمینه‌ای وجود ندارد، بلکه تداوم کامل معنا و کاربرد از آن زمان تا به امروز وجود دارد.

خب، جدعون پشم گوسفند را کنار گذاشت. خب، امتحانش کن. جستجوی وحی مستقیم برای چیزهایی که در زندگی باید بدانید، ترویج می‌شود.

بنابراین، می‌بینید که این کاملاً برعکس چیزی است که از من شنیده‌اید و آنچه من از نظر متن کتاب مقدس و اخلاقیاتی که در این فرآیند انجام اراده خدا دخیل هستند، بررسی کرده‌ام. آنها همچنین صریحاً می‌گویند که روح القدس در حال حاضر بر آشکار کردن خدا و اراده او کار می‌کند، و من کاملاً علیه آن صحبت کرده‌ام. شناخت شخصیت خدا به تشخیص و شناسایی صدای خدا کمک می‌کند.

خب، اگر صدای خدا کتاب مقدس باشد، شناخت شخصیت، درک شخصیت خدا از طریق خواندن کتاب مقدس، من با آن موافق هستم، اما باور ندارم که منظور آنها این باشد. نقد مدل بلکابی. به نظر من، خاندان بلکابی منطق امر تجربی را تحقیر می‌کنند، در حالی که هرگز این سوال را مطرح نمی‌کنند که چگونه تصمیم بگیرند که آیا استدلال تجربی آنها واقعاً خداست یا فقط تفسیر خودشان از تجربه خودشان است.

همه چیز تجربه محور است. یک نکته در این مورد وجود دارد: هیچ کس واقعاً نمی‌تواند با آنها بحث کند. شما نمی‌توانید با کسی که زندگی خود را بر اساس تجربه بنا کرده است، نه بر اساس آن ذهن و سیستم ارزشی متحول شده، بحث کنید.

آنها اهل عذرخواهی نیستند. آنها از اینکه جنبه تجربی را به عنوان کلید زندگی مسیحی و عبور از این دنیا مطرح کنند، خجالت نمی‌کشند. همه چیز باید شخصاً برای شما آشکار شود.

از کتاب مقدس به طور کامل تعریف و تمجید شد. چه کسی این کار را نمی‌کند؟ با این حال، فرآیند درک متن کاملاً ذهنی و تجربی است، نه تحلیل هرمنوتیکی و زمینه‌ای معنای اصلی مورد نظر یک متن. بنابراین کتاب مقدس به ابزاری برای تحقق احساسات و تجربیات درونی شما تبدیل می‌شود.

متاسفم، بسیاری از مسیحیان با ایمان خود چنین می‌کنند، اما کتاب مقدس خود را اینگونه معرفی نمی‌کند و ما را به زندگی کردن تشویق نمی‌کند. سوم، متون و داستان‌های کتاب مقدس به صورت جدولی استفاده می‌شوند و به متون اثباتی برای پشتیبانی از دیدگاه‌های تجربی ما تبدیل می‌شوند. بنابراین، اگر می‌خواهید تصمیمی بگیرید و به دنبال خرد هستید، خوب، فقط کتاب مقدس را باز می‌کنید و شروع به خواندن هر جایی می‌کنید و دیر یا زود، چیزی پیدا خواهید کرد که شما و آنچه را که قبلاً به آن فکر می‌کردید، تشویق می‌کند.

واقعاً به همین برمی‌گردد. ممکن است شما را کمی متفاوت یا چیزی شبیه به این هدایت کند، اما هنوز هم گشودن قفل کتاب مقدس برای ایجاد یک ذهن دگرگون‌شده نیست. این استفاده از کتاب مقدس برای تحقق زندگی تجربی خودتان است.

معنای اصلی مورد نظر یک متن، چرا وقت خود را تلف می‌کنید؟ مورد چهارم، خب، اجازه دهید به این موضوع برگردم و سپس مورد سوم را تمام کنم. انشای بلکی فاقد شواهدی از آنچه من آن را آگاهی حرفه‌ای از کتاب مقدس می‌نامم، است. مطالعه انتقادی و دقیق متن وجود ندارد.

آگاهی الهیاتی و تفسیری برای بلکپی بیگانه است. در واقع، یک کشیش شاد بودن ممکن است مستلزم رد چنین الزامات منطقی باشد. جنبه‌ای از زندگی وجود دارد، جنبه‌ای که در آن زندگی آسان‌تر و سرگرم‌کننده‌تر به نظر می‌رسد، اما می‌خواهم بدانید که این به هیچ وجه شما را به آنچه خدا می‌خواهد، نخواهد رساند.

چهارم، سیستم آنها اسیر صداهای درونی است. ما در مورد آن صحبت کرده‌ایم. این وجدان مربوط به ارزش‌های جهان‌بینی شماست و این کار را در یک فرد بلکپی نیز انجام می‌دهد.

اما چیزی که آنها وارد می‌کنند، یک محتوای ورودی مستقیم از جانب خداست که شما باید یاد بگیرید آن را بشنوید. حالا، ما یک طبقه خاص از مردم داریم، فکر می‌کنم، که می‌توانند صدای خدا را بشنوند. وقتی مردم، به من می‌گویند که صدای خدا را که با آنها صحبت می‌کند می‌شنوند، سوال من همیشه از آنها این است که این جالب است زیرا من همیشه تعجب کرده‌ام، صدای خدا مرد است یا زن؟ حالا، فکر می‌کنم این کمی طعنه‌آمیز است.

اما واقعیت این است که این صدای درونی، من فقط کاری را که صداهای کوچک به من می‌گویند انجام می‌دهم، سناریویی است که بر اساس آموزه‌های الهی اجرا نمی‌شود، بلکه بر اساس تخیل شما اجرا می‌شود. بنابراین، سیستم آنها اسیر این صداهای درونی است. این دلیلی برای نقد ارائه نمی‌دهد.

از نظر خود-اعتباربخشی، آنها کاملاً خود-اعتباربخش ادعاهای تجربی هستند. آنها تأیید می‌کنند که وقتی خدا امروز با مردم صحبت می‌کند، او وحی جدیدی ارائه نمی‌دهد یا الحاقیه‌ای به کتاب مقدس نمی‌نویسد. او کلام خود را در جزئیات زندگی ما به کار می‌برد.

حالا، یک عبارت متناقض وجود دارد. چطور خدا بدون ارائه چیزی که از قبل در متن نیست، صحبت می‌کند؟ بنابراین، تا جایی که به من مربوط می‌شود، آنها سعی می‌کنند یک طرف را حفظ کنند در حالی که تسلیم می‌شوند و در واقع آن طرف را نابود می‌کنند. بنابراین، آنها تأیید می‌کنند که او وحی‌های جدیدی ارائه می‌دهد.

آنها می‌گویند او وحی جدیدی ارائه نمی‌دهد. خوب، پس چطور می‌توان به سوالی که در کتاب مقدس نیست پاسخ داد؟ بنابراین، جوابی پیدا نمی‌شود. شناور نمی‌شود.

اما کاربرد کلمه‌ای که آنها نشان می‌دهند، متن اثبات است نه مبتنی بر زمینه. فقط کلماتی را در کتاب مقدس پیدا کنید که به آنچه به دنبالش هستید مربوط باشند، حتی به طور تصادفی، و این راهنمایی شماس است. این کتاب مقدس را به عنوان عروسک خیمه‌شب‌بازی در دست گویندگان شکم‌گو، که شخصی است که به دنبال اراده خداست، تبلیغ می‌کند.

به یاد داشته باشید، اراده خدا گم نشده است. لازم نیست آن را پیدا کنید. از قبل به ما داده شده است.

همچنان که ما به دنبال کتاب مقدس هستیم و اراده خدا را انجام می‌دهیم، سایر جنبه‌های زندگی از طریق هدایت بی‌چون و چرای خداوند و از طریق شرایط جامعه‌ای که در آن فعالیت می‌کنیم، با آن هماهنگ خواهند شد. مورد پنجم، عمل وحی، و من کلمه شخصی را در اینجا به کار می‌برم. عمل وحی شخصی فرض شده است.

اگر وحی نداشته باشید، صدای خدا را نمی‌شنوید. و بدون ارزیابی کلامی کافی در این حوزه، به صورت ذهنی تأیید می‌شوند. آنها اصرار دارند که روح القدس از کلمه استفاده می‌کند، اما مثال‌های آنها هیچ فرآیند مسئولانه‌ای را برای دانستن آنچه آن کلمه می‌گوید یا تفسیر کتاب مقدس نشان نمی‌دهد.

بلکه، این یک تداعی کلمات است. این کلمه‌ای در کتاب مقدس است، این زندگی شماس است؛ آن کلمه به زندگی شما مربوط می‌شود، پس، به دنبال آن بروید. یک تداعی کلمات از متن به تجربه ما با این فرض که این یک کلام مستقیم از روح است.

همه اینها فرض است. اما این را نمی‌توان از تفسیر و آنچه کتاب مقدس در مورد چگونگی پیروی از خدا می‌گوید، تأیید کرد. یک ضرب‌المثل قدیمی وجود دارد: فردی که تجربه دارد هرگز در بند فردی که استدلال می‌کند، نیست.

من با افراد مختلفی صحبت کردم، و وقتی با کسی که در این وضعیت بود صحبت کردم، به نوعی در دام این طرز فکر افتادم. نمی‌توانید با چنین شخصی بحث کنید. می‌توانید سعی کنید سوالاتی پیدا کنید و از آنها بپرسید و با آنها در مورد اینکه چگونه می‌دانید این صدای خداست بحث کنید. چگونه این حس درونی را می‌شناسید؟ آیا واقعاً خدا با شما صحبت می‌کند و نه صدای دیگری از خودتان که با خودتان صحبت می‌کند؟ اما این موضوع زره آنها را خدشه‌دار نمی‌کند زیرا آنها متقاعد شده‌اند که صداهایی که می‌شنوند، صدای خداست.

مدت‌ها پیش در ویرجینیا سمیناری تدریس می‌کردم و خانم جوانی در آن سمینار حضور داشت، جمعی از دانشجویان دانشگاه. او به من گفت که خدا هر روز او را برای کار راهنمایی می‌کند. حالا، وقتی از خانه بیرون می‌رود، وقتی به علامت ایست می‌رسد، به حرف خدا گوش می‌دهد.

آیا به چپ بپیچم؟ آیا به راست بپیچم؟ آیا باید مستقیم بروم؟ و او آن صدا را می‌شنید، و می‌رفت، و می‌گفت من سال‌هاست که این کار را می‌کنم، و هرگز تصادفی نداشته‌ام زیرا خدا هر روز مرا هدایت می‌کرد تا به محل

کارم برسم. همیشه از مسیر متفاوتی بود، اما این هدایت خدا بود که از من محافظت می کرد. و هیچ راهی وجود نداشت که بتوانم او را متقاعد کنم که شاید این خودش است که با خودش صحبت می کند.

او یک مفهوم نادرست از نحوه ارتباط خدا در ذهنش ایجاد کرده بود و این مفهوم از هر نظر زندگی او را، هدایت می کرد. به شما می گویم، این جایگاه خیلی خوبی در زندگی نیست، و شعار بلک پی، به نظر من، سوبزکتیویسم افراطی است. و بسیاری از مردم در این حوزه زندگی می کنند.

جنبش کسویک در آن حوزه فعالیت می کرد. بسیاری از تجربیات اولیه مسیحیت در آمریکا، بسیاری از کلیساها را به این نوع طرز فکر آلوده کرد، اما خوشبختانه، ما بالاخره در حال بیرون آمدن از این نوع دام هستیم. دیدگاه رابطه ای، آگزیستانسیالیسم مسیحی، با گوردون اسمیت مطرح می شود.

اسمیت، خواندن اسمیت بعد از خواندن بلک پی مثل نفس کشیدن در هوای تازه است، چون شما با کتاب مقدس ارتباط اصیلی برقرار می کنید، هم با شناخت خود گناهکارمان و هم با شناخت این که ما همه چیز را نمی دانیم. بنابراین من اکیداً توصیه می کنم که به آثار اسمیت نگاهی بیندازید. همانطور که اشاره کردم، او در حلقه های وسلیان و اتحاد مبلغان مسیحی قرار دارد و دیدگاه آنها در مورد اراده خدا تقریباً با دیدگاه گوردون اسمیت مطابقت دارد.

چند ادعای اصلی در مدل اسمیت وجود دارد. اول اینکه، او می گوید ما به صورت خدا آفریده شده ایم. بله.

با ظرفیت حاصل از آن برای انتخاب مسیرهای عمل. بله. خداوند به طبیعت خلقت خود اجازه می دهد تا بدون دخالت در جزئیات آن با یک فرآیند مستقیم تحمیلی، عمل کند.

می بینید، این یک تناقض مستقیم با دیدگاه کسویک و دیدگاه بلک پی است. رابطه ما با خدا و جامعه، ماتریسی برای تصمیم گیری ایجاد می کند. بنابراین، تصمیم گیری در اینجا به این صورت است که ما به تصویر خدا آفریده شده ایم، ما موجوداتی هستیم که فکر می کنیم، احساس می کنیم، انتخاب می کنیم و زندگی خود را نه تحت کنترل جزئی خدا، و او بیشتر در مورد مدیریت کتاب مقدس و جهان بینی و روابط ما در جامعه صحبت خواهد کرد.

از دیدگاه وسلی، جامعه بسیار مهم است. در کتاب مقدس نیز بسیار مهم است. برای مثال، اگر شخصی بگوید، من به عنوان کشیش فراخوانده شده ام، و به کلیسا بروم و بگویم، دوست دارم مرا به مقام کشیشی منصوب کنید.

من به اول تیموتائوس ۳ پاسخ می دهم. من آرزوی مقام کشیشی دارم. او آنجا به آن اسقف می گوید. و کلیسا قرار است چه کاری انجام دهد؟ در برابر ادعای آن شخص سر تعظیم فرود آورد؟ خیر.

اگر تیموتائوس را بخوانید، دعوت آن شخص یک ادعا است. اما کلیسا آن شخص را ارزیابی می کند و در واقع صدای خداست. کلیسا به عنوان یک جامعه، در مورد اینکه آیا باید در مقام کشیش باشد یا نه، قضاوت می کند.

شاید الان نه، شاید بعد از آموزش های دیگر یا بعد از تجربه های دیگر، اما الان نه. اما در آمریکا، این نوع افراد به کلیسا می روند. کلیسا کاری را که خودش می خواهد انجام نمی دهد، کاری را که می گوید خدا می خواهد انجام دهد.

آنها فقط به خیابان‌های دیگر می‌روند تا کلیسایی پیدا کنند که با طرز فکر آنها سازگار باشد. اسمیت این کار را نمی‌کند. بلک می‌تواند یکی از آنها باشد، اما اسمیت نه

اسمیت جامعه را در تشخیص اراده خدا مهم می‌داند. من هم فکر می‌کنم همینطور است، زیرا جامعه آن جهان‌بینی و فرآیند ارزش‌گذاری را دارد که از نظر من به هدایت مردم کمک می‌کند. دوم اینکه، اسمیت دیدگاه مبتنی بر طرح کلی برای یافتن یک اراده خاص برای تصمیم‌گیری را رد می‌کند.

در آن نگاه طرح کلی، او از آن نامگذاری استفاده می‌کند. منظور این است که در رویکردهای ذهنی، می‌گویند باید نقطه را پیدا کنید. یعنی باید اراده خدا را پیدا کنید تا بتوانید آن را انجام دهید.

و ما کتاب مقدس را خوانده‌ایم. هیچ جایی در کتاب مقدس چنین چیزی نگفته است. و خود اسمیت هم آن را رد می‌کند.

او درک خوبی از نحوه‌ی عملکرد کتاب مقدس در اینجا دارد. او فقط بیشتر جنبه‌ی تجربی را مطرح می‌کند، اما خوشبختانه، این جنبه‌ی تجربی بسیار محتاطانه‌تر و کنترل‌شده‌تر از آن چیزی است که در دنیای تاریک و بی‌رحمانه‌ی آن اتفاق می‌افتد. او ادامه می‌دهد.

همانطور که گفتم، پاسخ مرا آزار داد. اسمیت به طور مناسب بر تنش چگونگی تأثیر گناه بر روند انسانی تأمل می‌کند. ما همانطور که زندگی می‌کنیم، تشخیص می‌دهیم و همانطور که تشخیص می‌دهیم، زندگی می‌کنیم.

بنابراین، آن فرآیند تشخیص مداوم در جریان است. او آن را به عنوان فرآیندی از بلوغ مسیحی، تقدیس و کار شما در جامعه ارائه می‌دهد. چیزهای خوب زیادی در آنجا وجود دارد.

در عین حال، می‌خواهم برگردم و بگویم، خب، کنترل واقعی، تغییر جهان‌بینی، طرز فکر و ارزش‌هایی است که در مورد مسائل زندگی تصمیم‌گیری می‌کنند.

سوم، تصمیم‌گیری به بهترین شکل از زمینه‌ی اتحاد با مسیح درک می‌شود، اتحادی چنان صمیمی که مشارکت الهی را در تصمیم‌گیری ما ضروری می‌سازد. خب، من فکر می‌کنم خدا در تصمیم‌گیری ما دخیل است.

او کلام خود را به ما داده است. او مشیت خود را به کار گرفته است. او ما را در جوامعی قرار داده است که به هدایت ما کمک می‌کنند.

و بنابراین، اینجا مشکلی نیست. اسمیت چیزهای زیادی به سنت و سلیب جنبه‌ی تجربی اضافه می‌کند. اگر یادتان باشد، وقتی در مورد تجربه‌ی چهارضلعی صحبت کردیم، آخرین بخش آن بود.

و همانطور که به اسمیت گوش می‌دهیم، آن قطعه را می‌شنویم، که احتمالاً روشی است که وسلین دوست داشت در مورد آن صحبت کند. و من فکر می‌کنم مقداری ارزش دارد، اما در نهایت، داور نهایی نیست. بنابراین، تصمیم‌گیری بهتر است از زمینه اتحاد بسیار نزدیک با مسیح درک شود.

دلایل اسمیت در مورد اینکه چگونه صمیمیت با خدا توسط برداشت‌های کتاب مقدس هدایت می‌شود، به تصمیم‌گیری ما کمک می‌کند. خب، من با این مخالف نیستم زیرا فکر می‌کنم مهم است که زندگی مسیحی ما زندگی دعایی ما، زندگی ما با دیگر مسیحیان، و انجام کار خدمت چه به عنوان یک فرد عادی و چه به عنوان

یک کارمند حرفه‌ای، همه اینها در ترکیبی از چگونگی هدایت زندگی ما توسط خدا از طریق جامعه و از طریق کلام قرار می‌گیرد. مشکلی نیست.

اسمیت از یک چارچوب کلامی منسجم می‌نویسد، در حالی که بلکابی فاقد این چارچوب است و منحصرأ از یک چارچوب تجربی می‌نویسد که کتاب مقدس را برای خدمت به اهداف خود تحریف می‌کند. در نتیجه، حتی اگر کسی با اسمیت موافق نباشد، دلایلی برای احترام به ذهنیت‌گرایی استدلالی او، آن‌طور که من می‌نامم، وجود دارد. تا جایی که به اندازه‌ی من مربوط می‌شود، من از اصطلاحات کمی متفاوت استفاده کرده‌ام، اما ذهنیت‌گرایی استدلالی، روشی است که من در مورد اسمیت صحبت می‌کنم.

خود اسمیت نیز در ادعاهایش در مورد ادراکات ذهنی بسیار محتاط است. او تا حد زیادی از این موضوع جلوگیری می‌کند. مورد چهارم، خارج از زمینه فوق، اسمیت تأیید می‌کند که خدا صحبت می‌کند، اما این گفتار ظریف و پیچیده است.

اسمیت از ادعای شنیدن کلام خدا طفره می‌رود. او تأکید می‌کند که تشخیص، بازتابی انتقادی در ایمان و فروتنی است که ما را قادر می‌سازد تا به طور کامل‌تری شاگرد او باشیم. تشخیص صدای خدا مستلزم تفکر انتقادی است و باید از این فرض که صداها به طور خودکار معتبر هستند، خودداری کرد.

بنابراین، او اساساً از صدای خدا به عنوان مترادفی برای صدای وحی خدا استفاده می‌کند، که در کتاب مقدس وجود دارد و توسط پیروان و سلی به شدت به جامعه گسترش یافته است. من فکر می‌کنم جامعه بسیار مهم است. این فقط یک مسئله مرجعیت است، و با این حال، همان‌طور که در اول تیموتائوس ۳ اشاره کردیم کتاب مقدس به طرق خاصی به جامعه مرجعیت می‌دهد. اسمیت در مورد استفاده از متن کتاب مقدس، که متن اثباتی و داستان‌ها به عنوان کلیپ‌های راهنمای هنجاری است، هشدار می‌دهد.

چنین اعمالی می‌توانند با تحمیل کتاب مقدس به برداشت‌های خودمان، از آن سوءاستفاده کنند. بنابراین، در اینجا دوباره، پژواک‌های زیادی از آنچه من می‌گفتم را می‌شنوید، منهای اینکه به قلمرو ذهنی اعتبار بخشیم. و اسمیت حتی در اینجا هم محتاط است. بنابراین، بیایید این را نقد کنیم.

خواندن نوشته‌های اسمیت بلافاصله این حس را به انسان می‌دهد که تأمل الهیاتی دقیقی در حال انجام بوده است. مدل اسمیت، ذهن‌گرایی مستدلی است که مبتنی بر مدل رشد رابطه‌ای هدایت‌شده توسط زندگی خداپسندانه است. اسمیت بر اراده‌ی خاصی، آن اراده‌ی فردی که در موردش صحبت کردیم، که باید پیدا شود، اصرار ندارد و در مدل بلک‌بای، آن اراده باید از قبل پیدا شود تا کار درست انجام شود.

با این حال، او یک فرآیند هدایت درونی را تأیید می‌کند. من قصد ندارم فرآیند هدایت درونی را رد کنم؛ فقط می‌خواهم آن را از دیدگاه خودم تعریف کنم. آن فرآیند هدایت درونی به وجدان و روح مربوط می‌شود و درک چگونگی عملکرد آن در فرآیند تفکر ما، همان‌طور که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم.

بنابراین، ما با اسمیت اشتراکات بسیار بیشتری داریم، اگرچه هنوز تفاوت‌هایی وجود دارد. نقد مدل اسمیت خواندن اسمیت بلافاصله این حس را به ما می‌دهد که تأمل الهیاتی دقیقی صورت گرفته است.

این یک ذهنیت‌گرایی مستدل است، و او همان‌طور که اشاره کردم، هدایت درونی را تأیید می‌کند. خوب است که اسمیت با تشبیه آفریده شدن به تصویر خدا و معنای آن برای مدیریت جهان شروع می‌کند. ذهنیت‌گرایی اسمیت واضح اما محتاطانه است.

دیدگاه اسمیت در مورد شاهد و الهامات روح، که در سخنرانی‌ام در مورد روح به آن پرداختیم. اسمیت در مورد اینکه چگونه گناه بر فرآیندهای انسانی تأثیر گذاشته و کتاب مقدس چه نقشی در تصمیم‌گیری دارد، بسیار خردمندانه‌تر از بلکاپی است. بنابراین، اثر گوردون اسمیت را بخوانید و آن را در مقابل چیزهایی که من با شما در موردشان صحبت کرده‌ام، قرار دهید، و می‌توانید بفهمید که کتاب مقدس شما را به کجا هدایت می‌کند یا به کجا هدایت نمی‌کند.

این تنها چیزی است که من روی آن پافشاری خواهم کرد. اگر چیزی به عنوان یک آموزه مستقیم در کتاب مقدس نباشد، پس شما به مفاهیم آن علاقه‌مند هستید. مفاهیم را می‌توان به روش‌های مختلفی تفسیر کرد یا شما به ایجاد ساختارهایی علاقه دارید که در واقع به کتاب مقدس می‌گویید چه فکر کنید، نه اینکه کتاب مقدس به شما بگوید.

اگرچه سازه‌ها می‌توانند در دیدگاه‌های الهیاتی معتبرتر باشند، اما ما فقط باید در نحوه کنار هم قرار دادن آنها دقت کنیم. ما به شواهد روایی قوی نیاز داریم. سپس به گری فریزن و چیزی که من آن را عمل‌گرایی مسیحی می‌نامم، می‌رسیم.

کتاب محبوب فریزن، «تصمیم‌گیری در اراده خدا، جایگزینی کتاب مقدسی برای دیدگاه سنتی.» این کتاب برگرفته از پایان‌نامه‌ای است که او در مدرسه علمیه داول نوشت و در آن به نقد جنبش کاتولیک در آمریکا پرداخت. این کتاب از انگلستان به آمریکا آمده است.

این یک جنبش بسیار ذهنی و عبادی بود. من به یاد دارم که در این دوران زندگی می‌کردم و افرادی که از این آموزه‌ها پیروی می‌کردند، به گورستان‌های نورفک، ویرجینیا، که صلیب‌ها و چیزهای زیادی داشت، می‌رفتند و آنجا می‌نشستند و طلوع خورشید را تماشا می‌کردند. وقتی خورشید طلوع می‌کرد، نحوه‌ی افتادن سایه‌ها به آنها احساسات عبادی زیادی می‌داد و آنها را برای روزشان آماده می‌کرد.

گاهی اوقات، سایه یک صلیب آنها را در جایی که نشسته بودند دنبال می‌کرد، و این فقط یک عمل الهی بود. گویی بسیار بسیار ذهنی. بنابراین فریزن به دنبال آن رفت، و من فکر می‌کنم به درستی اشاره کرد که آن دیدگاه، که توسط باورهای سیاه‌پوستان نمایندگی می‌شود، قابل قبول نیست و نقض آموزه‌های خود کتاب مقدس است.

بنابراین، تمرکز فریزن، یعنی خط چهارم در سمت راست، از یک جهت بسیار محدود بود تا سنت‌های الهیاتی گسترده‌تر را نمایندگی کند. می‌بینید، فریزن به دنبال جنبش کسویک بود که می‌توانست نمونه اولیه بلکاپی باشد. بلکاپی هنوز در صحنه نبود.

تا حدودی، بسیاری از فرقه‌های ذهنی کلیسای کتاب مقدس، جایی که جنبش کسویک نفوذ داشت، تأثیر زیادی در آن کلیساها، اما در بسیاری از محیط‌های مستقل، وجود داشت. جی. اسوالد سانگ‌بردز و برخی دیگر در جنبش کسویک بزرگ بودند و در نحوه ارائه کلام بسیار بسیار ذهنی عمل می‌کردند. و همه ما آن کتاب‌ها را خوانده‌ایم، و در اوایل زندگی مسیحی‌ام، من از آنها برکت گرفتم.

اما همانطور که من متوجه شده‌ام، من زندگی‌ام را با مدل آنها اداره نمی‌کنم، زیرا مدل آنها مدلی از خود-رهبری است، نه خدا-رهبری. بسیاری از باپتیست‌ها، سنت‌های کلیسای مستقل کتاب مقدس در ایالات متحده ساده‌لوحانه فرضیاتی را که در آن جنبش ذهنی رایج بود، پذیرفتند. وقتی فریزن آمد و اشاره کرد که هیچ اراده فردی وجود ندارد، یک اراده حاکم و اخلاقی وجود دارد، و سپس مدلی وجود دارد که او برای تصمیم‌گیری ارائه داد.

دارم بهت میگم، یه بمب خبری بود. من اون موقع تو یه مدرسه مستقل باپتیست تو جنوب تدریس می کردم و نزدیک بود اخراج بشم چون فارغ التحصیلان انقدر بلند شکایت داشتن که من از کتاب فریزن به عنوان یه ماژول تو کلاس اخلاقم استفاده می کنم. وای

منظورم این است که آنها سرسخت بودند زیرا ادعا می کردند که فریزن روح القدس را از کتاب مقدس حذف می کند، که پوچ است. و به این دلیل که او با چیزهایی که آنها، گاهی حتی ناآگاهانه، از ذهن گرایی که در جنبش کلیسای مستقل آمریکا رخنه کرده بود، پذیرفته بودند، مخالفت می کرد. من فکر می کنم ما در هر یک از این زمینه‌ها فراتر رفته ایم، اما نه کاملاً.

از سال ۷۹ تا ۸۳، از کتاب فریزن استفاده کردم و از آن قدردانی کردم. اما با گذشت دهه‌ها، و اندیشیدن به این موضوع اراده خدا، به این نتیجه رسیدم که چیزهایی که در فریزن وجود نداشت، به نظر من، همان چیزهایی هستند که کتاب مقدس بر آنها تأکید می کند. ما در ماژول عهد عتیق و عهد جدید خود، و همچنین در مورد واقعیت ذهن دگرگون شده، در مورد آنها صحبت کرده ایم.

، او چنان درگیر پاسخ به یک بخش کوچک از مسیحیت بود که می ترسم بیش از حد به آن اعتبار داده باشد زیرا هرگز به دیدگاه‌های کالوینیستی در این مورد نپرداخت. او هرگز به پروتستان‌های جریان اصلی نپرداخت. او حتی به گروه‌های کاریزماتیک هم نپرداخت، هرچند که ذهن گرایی می تواند در آنجا هم وجود داشته باشد.

او روی یک موضوع بسیار محدود که نیاز به تمرکز داشت تمرکز کرده بود، اما سپس با انتشار کتاب به روش‌هایی که فکر می کنم ایده خوبی نبود، دامنه آن گسترش یافت. بسیار خب، فرضیات اصلی فریزن چیست؟ بسیار خب، اول از همه، او می گوید هیچ اراده خاصی وجود ندارد. این نکته مهمی در زمینه‌ای است که او در آن صحبت می کرد، و مثل یک بمب بود زیرا همه سعی می کردند اراده خدا را برای زندگی خود پیدا کنند، و این به معنای یافتن آن اطلاعات از قبل بود تا بتوانند تصمیم درست را بگیرند.

و زمان زیادی صرف دعا، پرسیدن سوال می شود، اما مطالعه‌ی کتاب مقدس انجام نمی شود. کتاب مقدس هرگز نمی گوید که اراده‌ی خدا را بیابید. کتاب مقدس می گوید که اراده‌ی خدا را انجام دهید، و در جریان انجام این کار با تعدادی از مسائل دیگر، زندگی شما در مسیری که مناسب هستند و تحت هدایت خدا برای شما کار می کنند، مدیریت خواهد شد.

بسیار خوب، او چه گفت؟ خب، او چندین چیز گفت. در اینجا چهار مورد از آنها را ذکر می کنم، و من تقریباً تمام مطالبم را از کتاب اصلی او می گیرم که به نظرم بهترین کتاب او بود. جایی که خدا دستور می دهد، ما باید اطاعت کنیم.

شکی نیست. باید از فرامین اطاعت کرد. به یاد نمی آورم که او به اندازه کافی در مورد پیشرفت وحی و مسئله توصیف و تجویزی که ما در قالب آن فرامین به آن اشاره کردیم، صحبت کرده باشد.

بنابراین، ما باید در مورد دستورات احتیاط کنیم، زیرا همه دستورات کتاب مقدس برای من نیست. ممکن است برای مخاطبان دیگری در زمان دیگری بوده باشد. به یاد داشته باشید، کتاب مقدس برای ما نوشته نشده است.

کتاب مقدس برای ما نوشته شده است. ما از آن یاد می گیریم، اما باید مراقب باشیم که آن را مستقیماً به خودتان منتقل نکنید. با این وجود، ما هنوز موافقم.

، اگر امری ضروری است، بهتر است بررسی کنیم که آیا آن امر شامل ما هم می‌شود یا نه، و اگر چنین است، اطاعت کنیم. شکی نیست. نمودار من هم همین را می‌گوید.

جایی که فرمانی وجود ندارد، خداوند به ما آزادی و مسئولیت انتخاب می‌دهد. خوب، من هم با این موافقم. و با این حال، من در نوشته‌های فریزن الگوی مناسبی برای صحبت در مورد معنای آزادی پیدا نمی‌کنم.

ما آزاد نیستیم. ما اسیر طبیعت خود هستیم. ما اسیر جهان‌بینی و نظام ارزشی خود هستیم.

و اگر اشتباه است، پس ما اشتباه می‌کنیم. ما باید روی آن حوزه خاص کار کنیم تا بتوانیم طبق آموزه‌های کتاب مقدس تصمیمات خوبی بگیریم. و بله، ما به خرد رسیده‌ایم.

او می‌گوید خدا به ما حکمت می‌دهد. خوب، چطور به ما حکمت می‌دهد؟ وقتی به این موضوع که خدا حکمت می‌دهد می‌رسد، خودش هم دچار ذهنیت‌گرایی می‌شود. چون من فکر می‌کنم حکمت از قضاوت در مورد متون کتاب مقدس گرفته می‌شود.

این کاری است که امثال انجام دادند. این کاری است که متون حکمت‌آمیز کتاب مقدس انجام می‌دهند. این متون از شریعت نقل قول نمی‌کنند، بلکه اصول شریعت را می‌گیرند و آنها را به زندگی منتقل می‌کنند.

و اینگونه است که حکمت حاصل می‌شود. حکمت به خودی خود به دانش تبدیل می‌شود. این فقط یک مصلحت معنوی نیست.

وقتی آنچه را که اخلاقی و عاقلانه است انتخاب کردیم، باید به خدای متعال اعتماد کنیم تا تمام جزئیات را تعیین کند. خوب، ما باید اعتماد زیادی داشته باشیم. و باید از اصول اخلاقی پیروی کنیم.

اما آن نکته در مورد خرد، به ویژه نیاز به نقد دارد. چیزهایی که من در مورد خرد، چگونگی توسعه آن و معنای واقعی آن با شما صحبت کردم، نوک کوه یخ مطالعه ادبیات خرد است که بخش بسیار مهمی در رابطه با تصمیم‌گیری است. من همین الان یک کتاب برداشتم.

روی میز است - هرمنوتیک حکمت. حالا اینجاست، تازه گرفتمش.

من توانستم آن را بخوانم. و من این جمله را دوست دارم - هرمنوتیک خرد.

شما باید خرد را مطالعه کنید، و باید آنچه را که ادعا می‌کنید خرد است نیز به همان اندازه مطالعه کنید. وگرنه کاری جز یک ادعای ذهنی انجام نمی‌دهید. و من فکر می‌کنم این برای لحظه‌ای چیز خردمندانه‌ای است.

فکر می‌کنم پیچیده‌تر است. حالا، متهم می‌شوم که زیادی پیچیده هستم. اما متاسفم.

اگر می‌خواهید از جهان‌بینی و نظام ارزشی کتاب مقدس پیروی کنید، باید کاری انجام دهید تا آن را ایجاد کنید و ذهن خود را با روشی که کتاب مقدس به ما آموزش می‌دهد، هماهنگ کنید. یادداشت‌ها چگونه مسئولیت‌پذیری را به اجرا درمی‌آوریم؟ خوب، ما آن را به اجرا درمی‌آوریم و آزاد هستیم که این کار را انجام دهیم.

اما ما در مرزها آزاد هستیم. شما باید آن مرزها را درک کنید. بخشیدن یعنی چه؟ او درباره حکمت بخشیدن خدا صحبت می‌کند.

خب، منظور او وحی مستقیم نیست. و با این حال، در عین حال، من توضیح کافی ای نمی بینم. فکر می کنم این فرض شده است.

واژه «وایز» نه از نظر کتاب مقدس و نه از نظر فلسفی تعریف نشده است. هیچ بخش فلسفی در ارائه فریزن وجود ندارد. هیچ بخش نظریه اخلاقی نیز در آن وجود ندارد.

فلسفه و اخلاق بخش مهمی از سیستم هدایت مسیحیان هستند، زمانی که کتاب مقدس مستقیماً صحبت نمی کند، زیرا ما باید با پیامدهای استدلال از پیش ساخته شده مقابله کنیم تا بتوانیم قضاوت کنیم. و ما به طرق مختلف در مورد آن زیاد صحبت کرده ایم.

نقد مدل فریزن.

بین من و فریزن در برخی موارد توافق وجود دارد. همانطور که گفتم، من کتاب او را تبلیغ کردم و نزدیک بود از کار اخراج شوم، چون معتقد بودم حرف خوبی برای گفتن دارد. اما من و فریزن در دو جبهه‌ی متفاوت هستیم.

وقتی صحبت از چگونگی استدلال مسائل زندگی و خرد در آن چیزها می شود، ما در نقاط مختلفی از کره زمین هستیم. دوم اینکه، فریزن اغلب در دنیایی کوچک زندگی می کند، نگاهی نسبتاً کوتاه به موضوع اراده خدا. به عنوان مثال، جنبش کسویک و حتی جنبش برچسب سیاه، نمی توانید آن را دیدگاه سنتی بنامید.

می توان آن را یک دیدگاه ناپهناجر درونی در فرهنگ مسیحی آمریکایی نامید. در حالی که این دیدگاه بخشی از انگلستان را آلوده کرده است، اما آنها تقریباً آن را بیرون انداخته اند زیرا محققان کتاب مقدس انگلیسی هیچ ارتباطی با آن نداشتند. سوم، انتقاد از فریزن ممکن است بیشتر در مورد آنچه او نمی گوید باشد تا آنچه او می گوید.

برای مثال، او به تعدادی از مسائل حیاتی که به نظر من در توصیه مفهوم اراده خدا مهم هستند، به طور کافی اشاره یا به آنها نپرداخته است. برای مثال، فریزن تلاش کرده است تا اصطلاح حکمت را به نام خود ثبت کند. من از اصطلاح حکمت استفاده می کنم، بنابراین، باید در جبهه او باشم.

خب، من در بسیاری از موارد با او موافقم، اما در جبهه او نیستم. ما دو دنیا با هم فاصله داریم. او هرگز واقعاً حکمت را به عنوان یک ساختار کتاب مقدسی یا فلسفی بررسی نمی کند.

او هرگز آن را ادعا نمی کند. او صرفاً ادعا می کند، کار عاقلانه را انجام بده. خب، دانستن اینکه کار عاقلانه چیست، مسئله‌ی کوچکی نیست.

او در صفحه ۲۶۶ فهرستی از راه‌های خردمندی ارائه می دهد، اما این فهرست فقط چیزی را ارائه می دهد که من آن را عمل گرایی می نامم. این فهرست، خطوط منطقی از کتاب مقدس تا تصمیم گیری را ارائه نمی دهد. فریزن می گوید، کار خردمندانه را انجام بده.

اما چگونه این اتفاق می افتد؟ امر خردمندانه چیست؟ خب، در نهایت به همان چیزی تبدیل می شود که من فکر می کنم امر خردمندانه است. نگاهی دقیق به فریزن نشان می دهد که یک ذهنیت گرایی جدید در این امر خردمندانه متولد می شود. سوم، در حالی که فریزن به اراده‌ی حاکمانه‌ی خدا اشاره می کند، آن را به طور کافی با مفهوم مشیت الهی مرتبط نمی کند.

پروایدنس، از نظر من، او این کار را نمی‌کند. شروع خیلی مهمی است. وقتی به صفحه‌ام نگاه می‌کنم، متأسفم، پرز دارم چون با کمی ضعف بینایی و مشکل شبکه‌ی مواجه هستم.

بنابراین از شما طلب بخشش و بردباری می‌کنم. او به این موضوع نمی‌پردازد که طبیعت انسان چگونه می‌تواند وقتی آلوده به گناه است، عمل کند. من فکر می‌کنم پرداختن به این مسئله سقوط کاملاً حیاتی است.

مطمئنم که به آن اشاره شده است. مدتی است که دیگر آن کتاب را مطالعه نکرده‌ام. چندین بار آن را مطالعه کرده‌ام و در موردش صحبت کرده‌ام.

خب، من کاملاً با آن آشنا هستم. همیشه باید او را پیدا کنم. اما واقعیت این است که او با خردی که کتاب مقدس با آن سروکار دارد، سر و کار ندارد.

و همانطور که ما آن را در یک مدل اخلاقی قرار می‌دهیم. اما در عوض، بسیار عمل‌گرایانه می‌شود؛ این همان ایده جدید مصلحت‌اندیشی معنوی است که او ترویج می‌دهد. بنابراین او خودش را مطیع می‌کند.

راستش را بخواهید، به نظرم جلد دومش که ۲۵ سال بعد از جلد اول منتشر شد، حتی بیشتر ذهنی‌گرایانه است. من آن کتاب را به طور کامل نقد نکرده‌ام. اما وقتی آن را خواندم، با خودم گفتم، خدای من، او بیشتر در ذهنیت‌گرایی پیش رفته تا از آن دور شده باشد.

سوم اینکه، اگرچه فریزن به اراده‌ی مطلق خداوند اشاره می‌کند، اما در واقع این را با مفهوم مشیت الهی و چگونگی ارتباط آن با ایده‌ی آزادی مرتبط نمی‌کند. ما آزاد هستیم. من گفته‌ام که ما آزاد نیستیم.

ما مقید به طبیعت خود هستیم. ما در محدوده‌ی طبیعت خود آزادیم. و همچنین مسئله‌ی آزادی در مشیت الهی مطرح است.

ما نمی‌توانیم با این موضوع مخالفت کنیم. اگرچه اصرار فریزن بر آزادی شایسته است، اما ایده او در مورد آزادی از نظر ماهیت و وسعت آن نیاز به تفکر انتقادی بسیار بیشتری دارد. او به این موضوع نمی‌پردازد که طبیعت انسان چگونه می‌تواند در هنگام آلوده شدن به گناه عمل کند.

فریزن از آخرین تیر خلاص استفاده نمی‌کند و مدلی منطقی برای فراتر رفتن از کتاب مقدس و تصمیم‌گیری ارائه نمی‌دهد. او همچنین اساساً با بسیاری از تصمیماتی سروکار دارد که به نظر من کاملاً به وضوح در کتاب مقدس تعریف شده‌اند. او به برخی از این چالش‌های فرهنگی فعلی که ما داریم، نمی‌پردازد.

برخی از این چالش‌ها حتی زمانی که او با ریک راث می‌نوشت، وجود نداشتند. فریزن مدلی منطقی برای فراتر رفتن از کتاب مقدس و تصمیم‌گیری ارائه نمی‌دهد. اگر یا وقتی کتاب مقدس محکم باشد، آیا تصمیم‌گیرنده باید به طور جانبی انتخاب کند؟ من می‌خواهم بگویم بله، ساده‌لوحانه است.

مسئله چگونگی عملکرد یک جهان‌بینی و مدل ارزشی غایب است. او آن آگاهی از فلسفه و اخلاق و چگونگی تأثیرگذاری آن بر فرآیند تفکر مسیحی را منعکس نمی‌کند. من چندین قفسه پشت سرم از کتاب‌های اخلاق در جنبش مسیحی دارم و حتی به عمق این چیزها پی نبرده‌ام و فکر نمی‌کنم که او این موضوع را به اندازه کافی در تفکر خود آغاز کرده یا گنجانده باشد.

، شماره چهار. از قضا، وقتی فریزن به هسته اصلی نظریه خود، یعنی خرد به عنوان روش تصمیم‌گیری، می‌رسد، به این شکل از ذهنیت‌گرایی بازی‌گردد. کار عاقلانه را انجام بده.

کاری را که از نظر معنوی مصلحت‌اندیشانه است، انجام بده. اصل سوم او این است که هیچ فرمانی از جانب خدا وجود ندارد؛ خدا به ما آزادی انتخاب می‌دهد. و دقیقاً چگونه این اتفاق می‌افتد؟ خدا چگونه به ما آزادی انتخاب می‌دهد؟ خب، او به ما آزادی انتخاب در محدوده‌ی خودمان، محدوده‌ی آنچه می‌دانیم، محدوده‌ی طبیعت سقوط کرده‌مان، محدوده‌ی مطمئن بودن از اینکه خلاف مشیت الهی عمل نمی‌کنیم، می‌دهد.

مرزهای زیادی وجود دارد. آزادی مطلقاً آزاد نیست. و ما باید در اینجا بسیار مراقب باشیم، مبدا از یک ساختار ضمنی یا حتی خلاقانه، یعنی دیدگاهی از خدا که کاملاً از کلام اوست، تخطی کنیم، که ممکن است ما را به مسیری متفاوت از آنچه فکر می‌کنیم آزاد است، سوق دهد.

، و چطور این اتفاق می‌افتد؟ در ویرایش دومش، او در این مورد بسیار ذهنی‌تر از ویرایش اصلی است. بنابراین همانطور که می‌بینید، فقدان پایه و اساس، من آنها را نادیده می‌گیرم. من فکر می‌کنم آنها فقط بازگویی جنبش کسویک، از ذهنیت‌گرایی مطلق و فراگیر هستند.

اسمیت، من به او احترام می‌گذارم. من از خواندن مطالبش لذت می‌برم. چیزهایی از آنها یاد می‌گیرم، اما نمی‌توانم به اندازه او پیش بروم.

اما حتی خود او هم در مورد اینکه چقدر وارد حوزه ذهنی می‌شود محتاط است. و با فریزر، من چیزهای زیادی به دست آورده‌ام. چیزهای زیادی به دست آورده‌ام.

من ده‌ها سال پیش، قبل از اینکه کتابی در مورد اراده خدا بنویسم، انگیزه پیدا کردم که این کار را شروع کنم و این سخنرانی‌ها را سال‌های خیلی خیلی زیادی پیش انجام داده‌ام. فکر می‌کنم 30 یا 40 سال پیش، چیزی در همین حدود، اما بیشتر نه. این کتاب در دهه 70 میلادی منتشر شد.

، من از سال ۷۳ تا، ببخشید، ۶۱ تدریس کردم. الان حتی یادم نیست خودم چی درس دادم. اوایلش بود، خب، در واقع از سال ۷۹ تا ۸۳ بود، چون در آن دوره داشتم پایان‌نامه‌ام را می‌نوشتم.

و خب، آن موقع من آنجا بودم. کتابش در سال ۷۸ منتشر شد. بنابراین، ما هر دو از همان دوران هستیم.

و من در آن زمان خیلی از آن استفاده کردم. با گذشت زمان، شروع به توسعه جهان‌بینی و ساختار ارزشی‌ام کردم که فکر می‌کنم ما را در جهت بهتری، جهتی مشخص‌تر، جهتی عینی‌تر و در عین حال جهتی که از ما بیشتر در چارچوب کلام خدا می‌خواهد، که برخی به آن اعتراض دارند. نمی‌دانم چطور می‌توانید به آن اعتراض کنید.

، من می‌توانم این را درک کنم. می‌توانی صادق باشی. خیلی از مردم نمی‌توانند مثل یک کشیش درس بخوانند. البته اگر کشیش این کار را بکند.

بسیاری نمی‌توانند آموزش لازم برای درک عمیق متون مقدس را دریافت کنند. اما همه می‌توانند یاد بگیرند. اگر اهل یادگیری نباشید، پیشرفت نمی‌کنید.

و هر کسی می‌تواند در زندگی خودش، در شرایط خودش، از الف تا ی پیشرفت کند، اگر مایل به انجام این کار باشد. و شما هم باید کمک شوید. اینجاست که وزرای حرفه‌ای وارد می‌شوند و امیدواریم که بتوانند این کمک را ارائه دهند.

بنابراین مدل برجسب سیاه، مانند اسلاف پارسایانه‌اش، نیت خیری دارد اما ناکافی و حتی ناقص است. این مدل از مجموعه‌ای از فرضیات به یک مدل کلامی نه چندان حرفه‌ای از نحوه عملکرد خدا می‌پرد. کتاب مقدس تقریباً در هر سطحی مورد سوءاستفاده قرار گرفت.

مدل بلک لیبل فکر می‌کند که در حال تکریم خداست، در حالی که در واقع الهیات صحیح کتاب مقدس را تضعیف می‌کند. اسمیت تأثیر ذهنیت‌گرایی را به شدت کاهش می‌دهد. نوشته‌های او همچنین صادقانه، مبارزه با ذهنیت‌گرایی را افشا می‌کند.

چگونه می‌توان بدون قطعیت مطلق در سطح انسانی، با اقتدار عمل کرد؟ عقل بحث را در مسیرهای خوبی پیش می‌برد، اما در ارائه مدلی که بتواند خطوط استدلال را از سوال تا راه‌حل‌هایی که خطوط استدلال معتبر هستند، نشان دهد، کوتاهی می‌کند. آنها خطوط استدلال را به طور انتقادی مطالعه کرده‌اند، نه فقط یک خوانش سطحی و ظاهری از متن. این کار به اطلاعات بیشتری نیاز دارد.

حالا، اول از همه، من در مورد چیزهای خاص چه فکر می‌کنم؟ اثرات سقوط و تیره شدن ذهن ناشی از آن، به جز آنچه اسمیت به آن اشاره می‌کند، به اندازه کافی در هیچ یک از این دیدگاه‌ها لحاظ نشده است. چگونه به اثر شناختی سقوط پرداخته شده است؟ ما انسان‌های سقوط کرده هستیم. ما انسان‌های در حال سقوط هستیم.

و ما باید به آن بپردازیم. و تنها راه برای پرداختن به آن، از طریق بررسی بسیار دقیق کتاب مقدس در رابطه با به عنوان مفهومی از دکترین مورد، Blackaby Label سوالات ما است. کتاب مقدس، به ویژه در مدل استفاده قرار می‌گیرد.

این اصطلاحی است که در الهیات کتاب مقدس به کار گرفته شده است. یعنی شما مفاهیم خود را می‌گیرید و آنها را به آموزه تبدیل می‌کنید. شما کتاب مقدس را در مورد آنچه می‌گوید آگاه می‌کنید، نه اینکه کتاب مقدس شما را آگاه کند.

این یک تفاوت بزرگ است. اثبات، متن، روش، به جای تفکر انتقادی. این نیاز به کار دارد.

این امر مستلزم آن است که رهبری چنین کاری را انجام دهد و به گردهمایی‌های خود در این فرآیند کمک کند. به نظر من، ما در این زمینه بسیار شکست خورده‌ایم. در سنت‌های ذهنی، کتاب مقدس بسیار کوچک است.

خیلی کوچک است. کتاب مقدس کتاب عظیمی است و اگر فقط وقت و تلاش خود را برای دنبال کردن آن صرف کنیم، می‌تواند به سوالات ما پاسخ دهد. چهارم، انتقادات فریزن از سنت‌های ذهنی کاملاً موجه است، اما بینش‌های خودش در مورد اینکه چگونه راهنماهای کتاب مقدس کوتاه‌بینانه هستند.

او قطعاً به آن اشاره می‌کند. او حتی چند مثال ارائه می‌دهد، اما آن مثال‌ها فاقد ارتباط کافی با مبانی عقلی هستند. در واقع، برخی از متون حتی فراتر از ظاهر، تفسیری هم نیستند و این به یک مثال بد تبدیل می‌شود.

از نظر فلسفی، الهیاتی و تفسیری، کارهای زیادی باید انجام شود. در برهه‌ای، خود فریزن به ذهنیت‌گرایی به‌ویژه در مورد خرد، بازمی‌گردد، زیرا مدل او الگویی برای پرداختن به چستی خرد ارائه نمی‌دهد. چگونه می‌توانم خرد را از متن کتاب مقدس استدلال کنم؟ ما همچنین در مورد ساختارهای مستقیم و ضمنی که می‌توانند به آن بپردازند صحبت می‌کنیم.

این به گسترش جهان‌بینی انتقادی ما کمک می‌کند. کتاب «سه دیدگاه» در واقع تنها بخش کوچکی از سنت‌های مذهبی، حتی در آمریکا را نشان می‌دهد. آن‌ها به جنبش بلک‌پای-کسویک، گروه اتحاد مبلغان مسیحی و سلی و فریزن می‌پردازند.

خب، پرسبیتی‌ها آنجا نیستند، اصلاح‌طلبان آنجا نیستند، انگلیکان‌ها آنجا نیستند. چند نفر آنجا نیستند؟ و با این حال، این به عنوان مجموع نحوه تفکر در مورد اراده خدا در فرهنگ مسیحی آمریکایی ما ارائه می‌شود. اینطور نیست.

هیچ نماینده‌ای از این سنت‌ها وجود ندارد، بنابراین آن کتاب با خواسته‌های ما سنجیده می‌شود. و راستش را بخواهید، من رومیان ۱۲، ۱ و ۲ را در هیچ یک از این موارد خیلی برجسته نمی‌دانم. رومیان ۱۲، ۱ و ۲ توسعه ذهن و سیستم ارزشی متحول شده، و قضاوت در مورد آن از طریق مطالعه دقیق کتاب مقدس، به نظر من، روشی است که کتاب مقدس این موارد را الگو قرار می‌دهد.

بیشتر آن را به رهبران الگو می‌دهد. درست مانند اسرائیل باستان، بنی‌اسرائیل مستقیماً به سراغ خدا نمی‌رفتند. آنها می‌توانستند به خدا دعا کنند، مثلاً می‌دانید، مثل کاتولیک‌های رومی نبود که کاهنان و پیامبران اینگونه باشند.

اما واقعیت این است که آنها برای کسب حکمت به سخنگوی خدا در داخل کشور مراجعه کردند. اما رفتند و نگفتند که چه نوع گاری بخرم؟ یک گاری شورلت، یا یک گاری فورد، یا یک گاری دوچ. فقط کمی عقل سلیم به خرج دهید، وگرنه آزاد هستید که انتخاب کنید.

اما شما هنوز از این نظر ارزش دارید، چون من شورلت می‌خرم چون نمی‌خواهم وام‌های سنگین بگیرم و برای خرید فورد زیر بار بدهی‌های سنگین بروم. و بنابراین، شما همیشه ارزش‌هایی دارید که در نحوه تصمیم‌گیری‌هایتان نقش دارند. بسیار خب، جهان‌بینی و مدل ارزشی رهبران.

رهبران تلاش کرده‌اند تا یک مدل کتاب مقدسی، فلسفی و اخلاقی ارائه دهند که کلیسا بر اساس آن تصمیمات خود را پردازش کرده باشد، به خصوص زمانی که هیچ آموزه مستقیمی از کتاب مقدس وجود ندارد. من آن بخش را در مورد کلیسا به طور کلی وارد کردم. چهارضلعی و سلی توسط بسیاری از فرقه‌ها استفاده می‌شود.

مشخص شده است که تنها موردی که در این دیدگاه مورد انتقاد قرار می‌گیرد، منبع تجربی است. مدل رهبر الگوهایی را برای خواندن ترجمه‌های کتاب مقدس و مرتب‌سازی مسائل در رابطه با نحوه تعلیم کتاب مقدس ارائه می‌دهد - این دو مدل.

این الگوها ما را در تحلیل کتاب مقدس از مسائلی که با آنها مواجه می‌شویم، راهنمایی می‌کنند. می‌دانید، بارها از همه ترجمه‌های کتاب مقدس شکایت می‌کنیم، اما اگر یاد بگیرید که چگونه از آنها استفاده کنید، می‌توانند، یک نعمت باشند زیرا به شما نشان می‌دهند که کجا باید فکر کنید، زیرا تفاوت‌های بین نسخه‌ها را می‌بینید، گاهی اوقات تفاوت‌های عمده.

سوم، مؤمنان کتاب مقدس معمولاً باید فراتر از توصیف مستقیم آموزه‌ها تصمیم بگیرند.

بیشتر تصمیماتی که می‌گیریم توسط یک متن اثبات می‌شوند. حال، دستورات اخلاقی واضح، الزامات کتاب مقدس، همانطور که ما آنها را به اشتراک می‌گذاریم، بسیار آسان هستند، اما چیزهایی که سخت هستند چیزهایی هستند که برای پرداختن به آنها به یک الگوی کامل‌تر نیاز است. آزادی انجام کاری نیست که فکر می‌کنید مناسب است.

بلکه، با در نظر گرفتن روح، محدود و مقید می‌شود. تفکر ما تحت تأثیر عوامل بسیاری است. آزادی ما به طبیعت ما مربوط می‌شود.

ما باید دلایل منطقی داشته باشیم که توضیح دهد چرا تصمیمی می‌گیریم. و اینها باید چیزهایی باشند که در توضیح آنها اعتماد به نفس داشته باشیم. و این نتیجه‌ی نوع مطالعه‌ی کتاب مقدسی است که باید انجام دهیم.

ما باید از دیدگاه‌هایمان آگاه باشیم. همه ما پیش‌فرض‌های الهیاتی داریم. من این پیش‌فرض‌ها را در ابتدای بحث کمی برایتان توضیح دادم.

من آنها را دارم. سعی می‌کنم نسبت به چیزهای دیگر پذیرا باشم. من از نوشته‌های گوردون اسمیت بسیار قدردانی می‌کنم، که دقیقاً مشابه نوشته‌های من نیست، اما مرا به سمت پذیراتر بودن و گوش دادن به خودم. حتی از نظر جنبه تجربی زندگی سوق می‌دهد.

اما در نهایت، همانطور که اشعیا گفت، به سوی قانون و به سوی شهادت. اگر این دو با هم جور در نیایند، پس جایی برای رفتن نداریم. این بخش آخر، برداشت من بود.

حکمت در کتاب مقدس، که چهارمین مورد است، یک ژانر ادبی منحصر به فرد است. بخش عمده‌ای از آن محصول طرز فکر کتاب مقدس است. ما در حالی که از کتاب مقدس، امثال و دیگر ژانرهای حکمت نقل قول نمی‌کنیم، از تورات نیز نقل قول نمی‌کنیم.

ما در طول توسعه آن، آموزه‌هایش را مورد تأمل قرار می‌دهیم. و این یکی از حوزه‌هایی است که می‌خواهم روی آن کار بیشتری انجام دهم. می‌خواهم آن ادبیات را بخوانم.

می‌خواهم بگویم در ذهن آنها از تورات چه می‌گذشت که آنها را کشف می‌کردند. گاهی اوقات، این ارتباطات می‌توانند نسبتاً واضح باشند، اما آنها به شما نمی‌گویند که این ارتباطات چیستند. و برای ما، ما همین کار را انجام می‌دهیم.

ما کتاب مقدس و جهان‌بینی و ارزش‌های آن را می‌گیریم و آنها را در مورد چیزی که کتاب مقدس لزوماً مستقیماً به آن نمی‌پردازد، به کار می‌بریم. و ما سعی می‌کنیم آن جهان‌بینی را به آن مکان بیاوریم و در آن محیط به کار ببریم. این کار نیاز به کمی تفکر دارد.

حکمت یک ژانر ادبی منحصر به فرد است. این محصول یک طرز فکر کتاب مقدسی است. حکمت کتاب مقدسی محصول اشباع شدن از جهان‌بینی و طرز فکر ارزشی کتاب مقدسی است.

اشباع شما تجربه شما نیست. اشباع شما محصول مطالعه شماست. حکمت در واقع نوعی دانش در کتاب مقدس است.

انجام کار عاقلانه مستلزم توضیح چرایی، چرایی و چرایی است. عاقلانه این است که بدون دلیل مشخص کاری را که فکر می‌کنید بهترین است انجام ندهید. پس چرا عاقلانه است؟ اگر نتوانید توضیح دهید، اگر نتوانید خطوط درک از کتاب مقدس را به تصمیم خود نشان دهید و بدانید که آیا مستقیم، ضمنی یا خلاقانه است، عاقل نیستید.

حالا می‌دانم، و از بعضی جهات به طرز دردناکی آگاهم که معیار خیلی بالایی برای این موضوع تعیین کرده‌ام. اما معیارهای خدا همیشه خیلی بالاست، اینطور نیست؟ بنابراین، عنصر چهارم، که به نظرم مال من است، به شکلی عالی‌تر. دانستن اراده خدا فرآیندی است برای به کارگیری جهان‌بینی و ارزش‌های شما در تصمیماتی که می‌توانید در زندگی بگیرید.

چیزی که در فرهنگ آمریکایی امروز مرا آزار می‌دهد، و احتمالاً فرهنگ‌های دیگر هم همین مشکل را دارند، این است که ما وقتی صحبت از کتاب مقدس می‌شود، کلیسایی بی‌سواد داریم. چرا ما یک کلیسای بی‌سواد داریم؟ مطمئناً، همه اصول اخلاقی اصلی را می‌دانند. این بدیهی است.

شما آنها را بدون اینکه حتی فکر کنید، متوجه می‌شوید. اما ما یک کلیسای بی‌سواد داریم، و من اینجا قضاوت خواهم کرد زیرا ما یک روحانی بی‌سواد داریم. افرادی که مسئول راهنمایی کلیسا در تصمیمات زندگی هستند، بر عهده کسانی است که برای موعظه، آموزش و رهبری در جماعت فراخوانده شده‌اند.

نه فقط رهبران تجربه، و نه فقط رهبران مزامیر و سرودهای بی‌پایان، و هیچ محتوای الهیاتی جز اینکه حال مرا خوب کنند، ندارند. ما به رهبرانی نیاز داریم که عمیقاً به مطالعه بپردازند و در هر چیزی که مربوط به کتاب مقدس، زبان‌ها، الهیات و تاریخ است، به طور کافی و کامل آموزش دیده باشند تا بتوانند آن حکمت را به جماعت بیاورند و به مردم در مدیریت چالش‌های زندگی کمک کنند. با این حال، ما کتاب مقدس را جاودانه می‌کنیم.

وقتی معنی این بخش‌های جداگانه را از دست می‌دهیم، در مورد هر متن یک چیز را می‌گوییم. بعضی افراد ماه‌ها طول می‌کشد تا یک کتاب را بخوانند، نه به این دلیل که چیزی در مورد یک کتاب یاد می‌گیرند، بلکه به این دلیل که کل کتاب مقدس را از طریق تداعی کلمات و القای آنها در کلماتی که در متن می‌خوانند، درک می‌کنند. و شما مستقیماً به همان موضوع برمی‌گردید بدون اینکه پرسید، آن نویسنده چه چیزی را می‌خواسته به ما منتقل کند و آن نویسنده چه چیزی را می‌خواسته به ما منتقل کند؟ بنابراین، ما اجازه داده‌ایم که ذهنیت‌گرایی، آن نوع مسیحیتی را که در اوایل آمریکا شاهد آن بودیم و در انگلستان ماهیت کمی بهتری دارد، نابود کند.

اما فردگرایی سرسخت آمریکایی و مفهوم ما از آزادی و مفهوم ما از اینکه رفتن به کلیسا اشکالی ندارد و بقیه‌اش خودش درست می‌شود. نه، نمی‌شود. بنابراین، لطفاً، ذهن متحول‌شده را جدی بگیرید و به این فکر کنید که چگونه در حال متحول شدن هستید و این چگونه جهان‌بینی و ارزش‌های شما را تغییر می‌دهد و آنها را به کانال‌های مناسبی هدایت می‌کند که می‌توانید برای مقابله با تصمیماتی که با آنها روبرو می‌شوید، به آنها مراجعه کنید.

این سخنرانی‌ها بین‌المللی هستند. من حتی نمی‌دانم هوش مصنوعی این را به چه زبانی نوشته و شما به آن گوش می‌دهید. هر کاری از دستتان برمی‌آید انجام دهید.

و خدا محدودیت‌های ما را می‌داند. همه ما با نوعی محدودیت زندگی می‌کنیم، برخی محدودیت‌ها بیشتر از دیگران، چه در فرهنگمان و چه در خودمان. من دوستانی دارم که کتاب‌های بیشتری از آنچه می‌توانم بخوانم می‌نویسند و کمی به این موضوع حسادت می‌کنم چون این نقطه قوت من نبوده است. کاش اینطور بود، اما من نمی‌توانم چیزی غیر از آنچه هستم باشم.

و من سخت برایش تلاش کرده‌ام. کارهایی انجام داده‌ام، خیلی از آنها، اما نه حتی نزدیک به آنچه که آرزوی انجامش را دارم. همه ما آرزو داریم این را درک کنیم.

اما این آرزوها فقط با مطالعه برطرف می‌شوند تا خود را به عنوان یک خدمه، یک کارگر، نشان دهید که نیازی به شرمساری ندارد. پولس این را خطاب به تیموتائوس گفت. حال، تیموتائوس یک کارگر مسیحی حرفه‌ای بود، همانطور که پولس بود.

همه اینطور نیستند، اما شما هنوز هم باید مفهوم آن متن را درک کنید و مطالعه کنید تا خود را مورد تایید خدا نشان دهید، تصمیمات بهتری بگیرید و رهبری بهتر از مسیحی قدیمی خود باشید. باشد که خداوند به همه ما در این راه کمک کند و نه تنها به ما قدرت انجام این کار را بدهد، بلکه مطمئناً کلام خدا را به ما عطا کند تا بتوانیم در ماموریت مسیحی خود در جهان

موفق شویم. خدا شما را حفظ کند.